



جریان مصباح یعنی فاشیسم

عبدالکریم سروش

اینترنت ۸۴/۱۱/۱۰



چکیده: آقای سروش در این گفت‌وگوی بی‌مهابا، یکه‌تازانه بر آقای مصباح و جریان فرهنگی همراه ایشان، تاخته است و به نظر وی، آقای مصباح نه فقه، نه سیاست، نه تاریخ و نه دانش روز نمی‌داند و تنها فلسفه سنتی می‌داند، که آن هم در انتها با «پایه سست» توصیف شده است. به نظر سروش، جریان مصباح، جریانی هدایت شده از سوی جریان فاشیستی است و خودش جنبه رهبری ندارد.

○ آنچه در جمهوری اسلامی زیر اسم آقای مصباح شکل گرفته، چه مختصاتی دارد و علل پا گرفتن آن چیست؟

● من هر گاه که می‌خوانم و می‌شنوم که آقای مصباح گل کرده و سر بر آورده و در امور سیاسی، سلسله جنبانی می‌کند، حقیقتاً هم نگران و هم شرم‌منده می‌شوم. چون مصباح را خوب می‌شناسم و می‌دانم به لحاظ عملی و نظری چنین ظرفیت‌هایی ندارد. زیرا او نه فقیه است و چیزی از تاریخ اسلام، تاریخ ایران، ادبیات، هنر، علم جدید، سیاست مدن و مدرن نمی‌داند. چون حافظه خوب و معلومات درستی در این زمینه‌ها ندارد. اکنون هم به لحاظ وضع عصبی‌اش، مدت‌هاست که مطالعه نمی‌کند. تنها اندوخته او، فلسفه کلاسیک اسلامی یعنی بحث از قوه و فعل و جوهر و عرض و معقول اول و معقول ثانی و امثال اینها است.

○ ولی برخی او را با مطهری مقایسه می‌کنند؟

● به خدا قسم نابجاست. «چراغ مرده کجا، شمع آفتاب کجا». البته مطهری هم تعصبات

بازتاب اندیشه ۷۲

۸۰

جریان
مصباح یعنی
فاشیسم

آخوندی داشت، اما در فقه، فلسفه، تاریخ، ادبیات و... صد سر و گردن از مصباح بالاتر بود. آقای مصباح یزدی علاوه بر دانش کم، از نظر روانی، بسیار بی تحمل و کم طاقت و به شدت عصبانی و پرخاشگر می باشد. داستان برخوردهای تندش با شریعتی را، همه می دانند که چگونه او را تکفیر کرد تا آنجا که، آقای بهشتی در مقابل او ایستاد و نظر او را باطل شمرد. این خصلت عصبی و خوی تند و دست و دهان گشاده به تکفیر و فتوای تندروانه بود که او را شایسته کرد، تا جناهایی او را جلو بیندازند و از او کار بکشند. من هیچگاه گمان نمی کنم که او، خود سردمدار و پرچمدار باشد. به عکس، او کارگزار است که در وقتش او را باز نشسته خواهند کرد.

○ او کارگزار چه کسانی است؟

● فعلاً که دست در دست بسیج و... کارگردانی می کند و آن گاه دستاوردهایش را به امام زمان و خدا نسبت می دهد.

○ گفته می شود آبشخور این «ماجرا» حجتیه است...؟

● نسبت دادن جریان احمدی نژاد و یا مصباح به حجتیه به نظر من نسبت چندان صحیحی نیست. بلی حجتیه ای ها به امام زمان ارادت می ورزند، اما این ارادت و رزی خاص آنان نیست، در هر فرد شیعه ای یافت می شود. حجتیه ای ها ضمناً غیر سیاسی هم بوده و هستند. اشاره من در اینجا به کسانی است که کمتر دیده می شوند و آن فریدی ها هستند. فرید یک شبه پس از انقلاب صورت و سیرت عوض کرد. یعنی تا قبل از انقلاب، ذره ای از دیانت و از رسالت در سخنان او ذکری نمی رفت. نه تنها ذکری نمی رفت، بلکه شاگردان نزدیک او می گفتند اعتقادی به هیچ چیز ندارد، حتی در عمل هم، مبالغت هیچ یک از محرمات و منهیات شرعی را نداشت. چنین آدمی، به ظاهر انقلابی دو آتشه و بلکه صد آتشه شده بود. مرام او، اگر بخواهم برایتان خلاصه کنم، درست همان چیزی است که امروز از دهان آقای احمدی نژاد و جریان وابسته به مصباح بیرون می آید.

○ ویژگی های تفکر فردید چه بود؟

● فردید به شدت طرفدار خشونت و طرفدار مطلق آقای خلخالی بود. تمام اعدام های او را تأیید می کرد و خلخالی را ذوالفقار علی و پرچم اسلامی می دانست. اطرافیان فردید علاوه بر در پاره ای از نهادهای فرهنگی رخنه نمودند، تا امروز هم برقرار و باقی است. فردید، همچنین ضد یهودی به معنای واقعی کلمه بود. در کشوری - یعنی ایران - که هیچگاه با

یهودیان مسئله نداشته، سخن ضد یهود گفتن، هیچ نیست جز آب به آسیاب دشمن ریختن و تفرقه بیهوده و ناروایی پدید آوردن می‌باشد. اینان اگر حمله به لیبرالیسم می‌کنند، نه اسلام، سوسیالیسم یا چیز دیگر بلکه از موضع فاشیسم است. حمله‌شان به فراماسونری هم از همین موضع است. به یاد داشته باشیم که موسولینی هم می‌گفت دشمن‌ترین دشمنان نازیسم، فراماسون‌ها هستند.

فردید، ضد حقوق بشر هم بود. یکی از شاگردانش، یعنی آقای رضا داوری، سال‌ها پس از مرگ فردید، از روزنامه بیان - که صاحب امتیازش آقای محتشمی پور بود - صریحاً مقاله‌ای بر ضد حقوق بشر نوشت که حقوق بشر، حیلۀ کثیف بورژواها علیه کارگران و محرومان است.

یک تعلیم دیگر آقای فردید به شاگردانش این بود که، به آنها می‌گفت هر چه در جهان در باب عدالت، حقوق بشر، دموکراسی، مدارا و آزادی گفته می‌شود، همه دروغ است. همه سازمان‌های فرهنگی و سیاسی جهانی توطئه‌گرند و مدار عالم بر عدم صداقت و بر ریا و بر قدرت شیطانی، می‌گردد؛ به گمان وی، جهان یک استاد اعظم دارد که همان فراماسون‌ها و صهیونیست‌ها هستند و تمام سازمان‌های بین‌المللی آلت دست آنها و همه چیز بازی و تئاتر است.

خوشمزه این‌که آقای فردید، پس از انقلاب، یک امام زمانی تمام عیار هم شد. او چنان شوق مزورانه‌ای به امام زمان نشان می‌داد که، هیچ عضو حجتیه به گرد او نمی‌رسید. به همین دلیل، من امروز حرف‌هایی را که در این باب می‌شنوم، به حجتیه نسبت نمی‌دهم، احساس می‌کنم آنچه فردید و شاگردانش می‌خواستند، عملاً اتفاق افتاده است؛ حرف‌های او از دهن مصباح و احمدی‌نژاد و دیگران بیرون می‌آید.

یهودی ستیزی او، الان به شکلی افراطی [و ناآگاهانه] از دهان احمدی‌نژاد بیرون می‌آید. همین طور است قصه امام زمان، نفوذ اینها در همه جا هست. من خود حدود یک سال پیش از زبان رهبری چیزی شنیدم که برایم بسیار تکان دهنده بود. آقای خامنه‌ای در همدان برای جمعی از جوانان سخنرانی کرد. در آنجا - چنان‌که در روزنامه‌ها آمد - به جوانان گفته بود «به سراغ افکار بلند و تازه بروید، نه به سراغ افکار منسوخ. مثلاً فیلسوفانی به نام پوپر که افکارش منسوخ شده، اما هنوز کسانی دنبال او می‌روند». چرا این پوپر ستیزی از دهن آقای خامنه‌ای شنیده می‌شود؟ من هیچ پاسخی ندارم جز نفوذ مکتب فردید. در آن بالا یکی از

بازتاب اندیشه ۷۲

۸۲

جریان
مصباح یعنی
فاشیسم

کارهایی که فردید کرد و شاگرد او داوری هم ادامه داد، یک نوع پوپر ستیزی هیستریک در ایران بود.

○ آقای دکتر، عجب ملفمه‌ای شد، فردید و مصباح و...

● بله. این ایده که مردم هیچ و پوچند و رأی‌شان کمترین بهایی ندارد، عین حرف‌های فردید که حرف دل و زبان مصباح و یاران اوست. او به تبع نازی‌ها و هیتلر، دموکراسی و رأی دادن را در جمیع سطوح مسخره می‌کرد و فقط به پیشوا معتقد بود.

○ و این بحث اسلامیت و جمهوریت...

● اینها همه جنگ زرگریست. به قول مولانا «همچو جنگ خر فروشان صنعت است». آقای خمینی هم مردم‌دار بود، مردم مدار نبود، و از سخنانی که گفته، هم به نفع جناح مصباح و هم علیه او می‌توان استفاده کرد. لذا استنادات نقلی، هیچ کس را به جایی نمی‌رساند.

قصه و غصه اصلی من این است که، آنچه به نام استبداد بر کشور ما می‌رود، همه‌اش را به پای دینداران و فقیهان نباید نوشت و «دین خوبی» را نباید عامل اصلی آن پنداشت. در این میان پاره‌ای از فیلسوف‌نماهای بی‌اعتقاد هم بوده و هستند که برای منافع عاجل و مادی خود و برای نزدیکی به مراکز قدرت، نظریه‌پردازی برای استبداد کردند. از افلاطون و هایدگر و... مایه گذاشتند و آن را به خورد بعضی روحانیون دادند. آنها هم شاد از این که پشتوانه فلسفی و روشن‌فکری را با خود دارند، راحت بر آریکه استبداد تکیه زدند و دمار از روزگار آزادی برآوردند و اطمینان یافتند که آزادی، مدارا و حقوق بشر، همه مظاهر نفسانیت غرب‌اند و لذا مطرودند. این داستان تراژیک فلسفه در کشور ماست. فلسفه در طول تاریخ ایران زمین، هیچگاه این قدر سیاسی به معنای منفی و مذمومش نبوده است. به نام‌ها نگاه کنید: مصباح یزدی، حداد عادل، احمد احمدی، احمد فردید، رضا داوری، علی لاریجانی و... همه پایی سست در فلسفه و پایی محکم در استبداد سیاسی دارند.

● اشاره

آقای سروش در این گفت‌وگو حرف دل خود را بی‌پرده بیان کرد. حسن این گفت‌وگو، پرده برانداختن از چیزی است که همیشه در پس پرده‌ای از حیا بیان می‌شد، که اینک بی‌مهابا و بی‌پرده و بسیار عیان به بیان آمده است. این گفت‌وگو نشان از عمق نفرت آقای سروش از آقای مصباح و نیز نشان از تأثیرگذاری آقای مصباح دارد. افزون بر این، بیان‌گر نوعی «فردید‌هراسی» عمیق در آقای سروش است، که هر چیز و هر کس را که با آموزه‌های ایشان موافق در نمی‌آید، به پیروی و تأثیرپذیری از فردید متهم می‌کنند. جالب اینجاست که

جناب سروش به شدت از این که فردید و فردیدی‌ها همه جریانات عالم را به فراماسون‌ها و صهیونیست‌ها (یا به تعبیر آقای سروش، یهودی‌ها) نسبت می‌دهند، ناراضی و منتقدند، در همان حال خود ایشان دچار همین بلیه می‌شوند و همه جریانات مخالف خود را، به فردید و فردیدی‌ها منتسب می‌کنند و دچار تئوری توطئه می‌شوند که خود از آن گریزان بوده‌اند. البته آقای سروش برای این که این تئوری توطئه خود را تکمیل کنند، ناچارند برای توضیح برخی مواضع و دیدگاه‌هایی که با اندیشه‌های فردیدی یا فاشیستی سرسازش ندارند، آنها را تأویل کنند و بگویند که اینها «همچو جنگ خر فروشان صنعت است»، یعنی با شواهدی اندک، مخالفت خود را به فاشیسم و فردیدی‌گری متهم می‌کنند و شواهد مخالف این ادعایشان را نیز یا نادیده می‌گیرند، یا در صورت غیرقابل انکار بودن آنها، تأویل می‌کنند. و این یعنی نهایت انصاف و علم باوری و حق‌گرایی جناب سروش!

از آنجا که در این مکتوبات بنای بر تفصیل نیست به اشاراتی چند پیرامون این مواضع بسنده می‌کنیم و متذکر می‌شویم که بازتاب اندیشه بنای بر دفاع از هیچ شخص و شخصیتی را ندارد، چنان که بنای حمله به هیچ شخص و شخصیتی را ندارد.

اما از آنجا که گفته‌های آقای سروش، به شناخت جریانات فکری و فرهنگی مربوط می‌شود، لازم است اندکی پیرامون جریانات و برخی شخصیت‌هایی که ایشان نام برده‌اند گفت‌وگو شود.

۱. به گفته جولیس گولد و ویلیام ال. کولب، اصطلاح و صفت «فاشیست» گاهی از اوقات از باب تسامح برای توصیف انواع جنبش‌ها، نظرها و رژیم‌های غیرفاشیستی به کار رفته است تا وهن در آنها افکنده شود. «اصطلاح‌های فاشیسم و فاشیست با تسامح افزون‌تری از سوی نویسندگان و سیاستمداران برای توصیف عام و وهن‌آمیز اندیشه‌ها یا نهادهای سیاسی‌ای که پسندشان نیست به کار رفته است». «اما در سودمندی تحلیلی چنین کار بردی جای تردید زیاد است».^۱

۲. فاشیسم به معنی خاص کلمه، به نظام سیاسی و اقتصادی ایتالیا در عهد موسولینی، که از سال ۱۹۲۲ تا شکست ایتالیا در جنگ جهانی دوم در آن کشور برقرار بود، اطلاق می‌شود. اما این کلمه در معنایی عام به هر رژیم استبدادی متمرکزی اطلاق می‌شود که از دو اصل مهم «ملی‌گرایی» و «تعصبات نژادی» پیروی کند.^۲

با این توضیحات نمی‌توان کسانی، همچون آیت الله مصباح و دیگر کسانی که معتقد به نظام سیاسی اسلامی هستند، فاشیست نامید؛ زیرا، این افراد به شدت با دو اصل ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) و نژاد پرستی مخالف‌اند.

بازتاب اندیشه ۷۲
۸۲
جریان
مصباح یعنی
فاشیسم

۱. فرهنگ علوم اجتماعی، ویراسته محمدجواد زاهدی مازندرانی، تهران: انتشارات مازیار، ۱۳۷۶

۲. مصاحب، غلامحسین، دایرة المعارف فارسی، تهران و امیرکبیر، ۱۳۸۰

۲. اصول اساسی فاشیسم بر اساس دایرة المعارف ایتالیا (۱۹۲۳) عبارت است از:
 (۱) عدم اعتقاد به سودمندی صلح؛ (۲) مخالفت با اندیشه‌های سوسیالیستی (و کمونیسم)؛ (۳) مخالفت با لیبرالیسم؛ (۴) تبعیت همگانی از دولت (توتالیتر بودن)؛ (۵) تقدس پیشرا تا حد ممکن؛ (۶) سیستم تک حزبی؛ (۷) مخالفت با دموکراسی؛ (۸) اعتقاد شدید به قهرمان پرستی؛ (۹) تبلیغ شدید روح رزمجویی؛ (۱۰) حمایت از تبعیض نژادی.^۱
 دیگران اصول دیگری بر این موارد افزوده‌اند:

(۱۱) کثوپراتیو بودن دولت در اقتصاد (یعنی اقتصاد صنف گرایانه)؛ (۱۲) بی‌اعتمادی به عقل؛ (۱۳) انکار اصل مساوات بشری؛ (۱۴) حکومت توسط عده‌های نخبه؛ (۱۵) ضدیت با حقوق و نظم بین‌المللی^۲؛ (۱۶) ضد زن بودن.^۳

در میان اندیشه‌های اسلامی، به ویژه در میان شیعیان، اصول یاد شده جایی ندارد. اندیشه‌های امام خمینی و شاگردان ایشان، به رغم تفاوت‌هایی که در تأکید بر برخی جنبه‌ها میان متفکران مختلف می‌تواند وجود داشته باشد، هیچ‌گونه همراهی و هم‌رأیی با اصول تفکرات فاشیستی، جز در دو مؤلفه سلبی، یعنی مخالفت با لیبرالیسم و مخالفت با کمونیسم به چشم نمی‌خورد. در مؤلفه سلبی دیگر، یعنی مخالفت با دموکراسی، نمی‌توان هم‌رأیی خاصی مشاهده کرد؛ زیرا تفکرات فاشیستی بر حکومت نخبگان و با اتکاء به اصل برتری نژادی و لزوم رهبری جامعه از سوی نژادها و طبقات برتر تأکید دارد، درحالی‌که در تفکرات اندیشمندان مسلمان، به ویژه کسانی که در گفت‌وگوی آقای سروش از آنان نام برده شده (با آقای فرید و پیروانشان کاری نداریم) چنین دیدگاهی وجود ندارد.

مبنای مخالفت مسلمانان با کمونیسم و لیبرالیسم، چیزی غیر از مبنای فاشیست‌هاست. به گفته آقای مصاحب «فاشیسم از دو جهت با کمونیسم متفاوت است. یکی این‌که فاشیسم از نظریه داروین، یعنی اصل تنازع بقا و انتخاب انطباق‌پیروی می‌کند...، دوم این‌که سازمان‌های فاشیسم بر اصول طبقاتی استوار است».^۴

از این موارد که بگذریم، هیچ وجه مشابهتی میان اندیشه و اصول اسلامی؛ اصول فاشیستی وجود ندارد. هیچ یک از قرائت‌های موجود از اندیشه‌های اسلامی، در میان شاگردان امام خمینی^۵، نیز مشابهتی با اندیشه‌ها و اصول فاشیستی ندارند.

عنوان «ولایت مطلقه فقیه»، تنها یک تشابه لفظی با «حکومت مطلقه» یا «دولت مطلقه» که

۱. علی بابایی، غلامرضا، فرهنگ روابط بین الملل، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۵، ص ۱۵۵

۲. اینشتاین، ویلیام و...، مکاتب سیاسی معاصر، ترجمه حسینعلی نودزی، تهران: نشر گستره، ۱۳۶۶، ص ۱۷۵

۳. موسکا، گائتانو و...، تاریخ عقاید و مکتب‌های سیاسی، ترجمه حسین شهیدزاده، تهران: انتشارات

مروارید، ۱۳۷۰، ص ۴۶۱ ۴. دایرة المعارف فارسی، مدخل فاشیسم.

ویژگی حکومت و دولت فاشیستی است، دارد. در مفهوم سیاسی کلمه حکومت ولایت فقیه که در قالب جمهوری اسلامی متبلور شده است، از انواع حکومت‌های مطلقه به حساب نمی‌آید؛ زیرا فاقد سه شرط اساسی آنها یعنی «چارچوب ناپذیری»، «نظارت ناپذیری» و «نقد ناپذیری» است. کلمه مطلقه ناظر به چارچوب برای حکومت، پذیرش نظارت و نقد نیست، بلکه ناظر به احکام اولیه اسلام است که دست حکومت را بازمی‌گذارد تا برای حفظ مصالح امت در صورت نیاز به طور موقت احکام اولیه را تعطیل کند، نه چیز دیگر. توتالیته بودن دولت در حکومت فاشیستی بدین معناست که، مردم هیچ حق و حقوقی جز آنچه دولت به آنها می‌دهد ندارند.^۱ در اسلام برای مردم حقوقی از پیش تعیین شده وجود دارد که، والیان و حاکمان موظف به احقاق آنها هستند، همچنین تقدس پیشوا در فاشیسم به جایی می‌رسد که حق را با پیشوا می‌سنجند و شعار «حق آن است که موسولینی می‌گوید» در مدارس نصب می‌شود، درحالی‌که در اسلام وضعیت بر عکس است و اشخاص را با حق می‌سنجند و حق معیارهای مستقل از اشخاص دارد. حتی معصومان علیهم‌السلام نیز با حق سنجیده می‌شوند، گرچه ناحق از آنان سر نمی‌زند، تا چه رسد به غیر معصومان. نظام اسلامی، نظامی نیست که اساساً با تحزب پیوند خورده باشد، اما نظام فاشیستی نظامی به شدت حزبی و در همان نظام حزبی نیز نظام تک حزبی استبدادی است، که همه چیز در سازمان و حزب خلاصه می‌شود. در نظام اسلامی، چنین چیزی جایگاهی ندارد. قهرمان پرستی و ضدیت با زن نیز بر خاسته از همان روحیه نژاد پرستی و نخبه‌گرایی است که مبنای تفکر فاشیستی را می‌سازد. در اسلام همه، از کوچک و بزرگ، سیاه و سفید، ضعیف و قوی و زن و مرد، در برابر قانون یکسان‌اند و هیچ نوع تبعیضی پذیرفته نمی‌شود.

تبلیغ شدید روح رزمجویی در فاشیسم در راستای اصل ضدیت با صلح است. اما در اسلام، اگر روح رزمجویی ترویج می‌شود، مخالفت با صلح نیست بلکه در راستای اصل دفاع مقدس از جان و مال و ناموس و سرزمین و دین است. در اسلام جنگ تنها برای رفع فتنه است، نه برای فتنه افکنی. اصل صلح در اسلام اصلی مقدس و مبارک و مقدم بر جنگ است، درحالی‌که در فاشیسم بر عکس است. البته اسلام مانند برخی جریان‌ها و اداره لیبرال که با هر گونه مخالف‌اند، حتی جنگ تدافعی را نیز قبول ندارند، نیست و دفاع از مظلوم و ایستادگی در برابر ظالم را لازم می‌داند.

با توضیحات بسیار کوتاه بالا، معلوم می‌شود که نسبت دادن فاشیسم به متفکران مسلمانی، مانند آیت الله مصباح و دیگران، چه اندازه دور از انصاف است و نه تنها محملی درست پیدا نمی‌کند که گویای نوعی تعصب و جزم و جمود و یا عدم سلامت اخلاقی است. ۴. اما داستان یهودی ستیزی، که به گمان آقای سروش زیر تأثیر آقای فردید این اتفاق

افتاده است و از دهان رهبری یا ریاست جمهوری مطالبی دال بر یهودی ستیزی بیرون می‌آید. اولاً، باید گفت هیچ جایی از سخنان رهبری یا ریاست محترم جمهوری دال بر یهودی ستیزی نیست. آنچه رهبری گفتند اصلاً ربطی به یهودی بودن پوپر ندارد. این شدت علاقه آقای سروش به پوپر است که به یهودی بودن او هم توجه زیاد دارند و مخالفت با پوپر را نیز نوعی یهودی ستیزی هیستریک می‌دانند. این که از میان مجموعه فیلسوفان معاصر رهبری از پوپر نام می‌برند، دلیل غیراز یهودی بودن او می‌تواند داشته باشد و آن موجب هیستریک پوپرگرایی است که از سوی آقای سروش و پیروانش تریج شده است. بی‌تردید در برخورد با اندیشه‌های یک فیلسوف باید به سخنانش توجه داشت و به ارزیابی علمی آنها نشست، صرف نظر از این که یهودی، مسیحی یا مسلمان است. باز کردن باب یهودی بودن پوپر و آن را دلیل بر ستیز با او گرفتن نمی‌تواند مبنایی علمی داشته باشد و آقای سروش می‌بایست از این کار پرهیز می‌کرد. شدت علاقه ایشان به پوپر موجب شده است تا، از روش علمی بحث نیز به دور افتند و هیچ گونه مخالفتی را با پوپر تاب نیاورند و آن را نشانه نفوذ کسانی مانند فرید در آن بالاها بگیرند.

دلیل دیگر نام بردن از پوپر از سوی رهبری، ترجمه فراوان کتاب‌های اوست. اغلب کتاب‌های پوپر به زبان فارسی ترجمه شده، درحالی که نقدهای جدی و اساسی نیز به اندیشه‌های او از سوی شاگردان خود پوپر مانند لاکاتوش و کوهن صورت گرفته است. ترویج افکار ابطال شده پوپر با وجود منسوخ شدن آنها، دلیلی موجه بر توجه دادن جوانها به پرهیز از چنین افکاری است، نه نفوذ آقای «فرید در آن بالا» یا یهودی بودن پوپر.

آقای احمدی نژاد نیز ستیز با صهیونیسم را به راه انداختند، یا بهتر است بگوییم احیا کردند؛ زیرا ستیز با صهیونیسم چیزی بود که از ابتدای تشکیل دولت صهیونیستی در مناطق اشغالی از سوی اندیشمندان مسلمان، از جمله امام خمینی ره و شاگردانش در دوره مبارزات در دهه‌های پیش از انقلاب جریان داشت و ربطی به جریان فریدی‌ها ندارد. البته باید تأکید کرد که، این غیراز یهودی ستیزی است. کسانی که صهیونیسم ستیزی را به یهودی ستیزی معنا می‌کنند باید توجه داشته باشند که به یک تفکر سیاسی منحرف غیردینی، که از آموزه‌های دینی یهودیت استفاده ابزاری می‌کند، مشروعیت می‌بخشند. در حال حاضر جریانات یهودی ضد صهیونیسم وجود دارند که به شدت، با یکی دانستن یهودیت و صهیونیسم مبارزه می‌کنند. یهودیان ایران نیز همواره صف خود را از صهیونیست‌ها جدا کرده‌اند. حال چرا آقای سروش صهیونیسم ستیزی را به یهودی ستیزی معنا می‌کنند، خدا داند.

۵. آقای سروش بحث‌های مربوط به جمهوریت و اسلامیت و مردم‌سالاری دینی را جنگ زرگری می‌داند. جای این پرسش وجود دارد که، اگر در نظامی که در یک دوره افراطی‌ترین جریان‌های طرفدار غرب، قدرت پیدا می‌کنند و در دوره‌ای دیگر، جریان‌های

مخالف آنها و رأی مردم تأثیرگذار جدی و تعیین کننده نهایی است، نقش مردم و مردم‌سالاری صرفاً یک جنگ زرگری است، آیا در نظام‌های لیبرال غربی که همه رؤسای دولت‌ها، با ابزار پول و تبلیغات، که عمدتاً در دست صهیونیست‌هاست، روی کار می‌آیند جنگ واقعی است؟ آیا مردم‌سالاری ایرانی «صفت است» ولی مردم‌سالاری غربی «حقیقت است»؟

۶. اما در مورد دانش آیت الله مصباح، معلوم نیست که آقای سروش با کدام متر و معیاری چنین فرمایشاتی کرده‌اند، آیا کسی که از دوران نوجوانی سال ۱۳۲۶ ش. تا سنین پیری، قریب ۵۰ سال، با قریحه‌ای سرشار، روزانه بیش از ۱۴ ساعت، از پیش از اذان صبح تا آخر شب، به درس و مطالعه و تحقیق و تدریس و مباحثه مشغول بوده است و علاوه بر علوم رسمی حوزوی، به علوم جدید و دانشگاهی نیز پرداخته است و زبان انگلیسی و فرانسه را فراگرفته و در رشته‌های مختلف علوم انسانی به تألیف و تحقیق پرداخته است، فردی کم دانش است؟ آیا کسی که با آن استعداد و پشتکار زیاد، چند سال درس خارج فقه آیت الله بروجردی رحمته‌الله، ۸ سال درس خارج فقه و اصول حضرت امام رحمته‌الله، ۱۵ سال درس خارج فقه آیت الله بهجت شرکت فعال داشته است، فقیه نیست؟ خوب است کمی در سوابق ایشان مطالعه شود.^۱

۷. اما در مورد خصلت تند و کم طاقتی آقای مصباح باید گفت که این تندى یا کم طاقتى در نسبت با همه چیز نیست، بلکه در نسبت با ناحق و ضداسلامی است. این روحیه‌ای است که در ایشان وجود داشته و سابقه‌ای دیرین هم دارد. در برابر دشمنان اسلام با استحکام و قدرت می‌ایستادند. نشریه انتقام که در سال‌های ۴۲ و ۴۴ به دست آقای مصباح منتشر می‌شد، گویای این روحیه ایشان است و ربطی هم به امثال آقای فرید ندارد. همکاری ایشان با نشریه بعثت نیز از همین روحیه ناشی شده است.^۲

در مجموع باید گفت که این گفت‌وگوی آقای سروش، که بر موازین علمی استوار نیست، نشانه خروج آقای سروش از حد کنترل است. پرخاشگری و اهانت ورزی دکتر سروش در اینجا به اوج خود رسیده است و عصبانیت ایشان به حدی شده است که همه چیز را با تئوری توطئه ارزیابی می‌کند و همه مصائب و مشکلات را به جریانی منتسب می‌کنند که شاید وهم و خیالی بیش نباشد، یا اگر چیزی هم باشد، بسیار کمتر از آنی است که ایشان تصور کرده‌اند. ایشان برای جریان فریادی‌ها، قدرتی بسیار زیاد تصور کرده‌اند، که شواهد موجود خلاف آن را نشان می‌دهد.

بازتاب اندیشه ۷۲

۸۸

جریان
مصباح یعنی
فاشیسم

۱. ر.ک. الف) عربی، حسین علی، اندیشه ماندگار، قم: زلال کوثر، ۱۳۸۱، ب) صنعتی، رضا، مصباح دوستان، قم: همای غدیر، ۱۳۸۳، ج) اسلامی، محمدتقی، زندگی نامه آیت الله مصباح یزدی، قم: پرتو ولایت، ۱۳۸۲

۲. برای دیدن نمونه‌هایی از نشریات یاد شده ر.ک: مجموعه اسناد انقلاب اسلامی، انتقام، به کوشش هادی خسروشاهی، و مصباح دوستان، ص ۵۷-۶۷